بیانات در مراسم شب خاطره دفاع مقدس به مناسبت سوم خرداد سالروز آزادسازی خرمشهر - 3 /خرداد/ 1396

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمد لله ربّ العالمین، و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم المصطفی محمّد، و علی آله الاطیبین الاطهرین المنتجبین، سیّما بقیّة الله فی الارضین.

خیلی جلسه‌ی شیرین و شیوا و پُرمغز و پُرفایده‌ای است این جلسه ؛ منظورم شخص این جلسه نیست، [بلکه] جریان این جلسات است که شماها همّت گماشتید و جلسات شب خاطره را به عنوان یک حرکت ماندگار به وجود آوردید و خب بحمدالله امروز این حقیر هم توفیق پیدا کردم که بنشینم و بشنوم و استفاده کنم. بسیار خوب بود، خیلی استفاده کردیم، بهره بردیم ؛ البتّه خاطرات امثال حقیر، خاطرات مهمّی نیست، چون همان‌طور که ایشان (۱) گفتند که وقتی خرّمشهر فتح شد ایشان در کرمانشاه خبرش را شنفتند، (۲) ما هم در تهران خبرش را شنفتیم. البتّه بد نیست این را عرض بکنم که -حالا یادم نیست که خبر از رادیو اعلام شده بود یا نه، شهید صیّاد تماس گرفت با من در دفتر ریاست جمهوری و گفت و بعضی از تفصیلات را هم گفت ؛ از جمله گفت «الان که من دارم با شما حرف میزنم، عراقی‌ها صف کشیده‌اند برای اینکه اسیر بشوند»، خیلی تعبیر جالبی بود - من سوار شدم، بلافاصله همان بعدازظهر، رفتم خدمت امام که البتّه دیگر مردم در خیابانها پُر بودند و اظهار محبّت میکردند و اظهار شادی میکردند ؛ رفتم همین تعبیر را به امام گفتم. گفتم آقای صیّاد میگوید که عراقی‌ها صف کشیده‌اند که بیایند اسیر بشوند ؛ یک صف طولانی، ده پانزده هزار نفر! خاطرات ما خاطرات مهمّی نیست، [بلکه] خاطرات برادران و خواهرانی که مدّتهای طولانی در جنگ بودند و حوادث را دیدند، آنها مهم است.

به اعتقاد بنده، این جنگ - این دفاع مقدّس - در کنار خساراتی که برای ما داشت، فوائد و منافع بزرگی هم داشت ؛ این منافع، بمراتب بزرگ‌تر و بیشتر از آن خسارات است. خسارتهای ما در آنجا عبارت بود از خسارتهای انسانی و مادّی، یعنی جوانهایی را از دست دادیم، خانواده‌هایی عزیزانشان را از دست دادند، همه‌مان برای جوانها داغدار شدیم و خسارات مادّی پیش آمد، کشور از لحاظ ظواهر سازندگی یک مقداری در یک برهه‌ای عقب افتادگی پیدا کرد ؛ اینها خسارات جنگ بود. همه‌ی جنگها این‌جور خساراتی دارد. لکن منافع جنگ، منافع بلند مدّت بود ؛ منافع ماندگار بود. البتّه منافع کوتاه مدّت و منافع نزدیک هم داشت.

یکی از بزرگ‌ترین فوائد این جنگ هشت ساله و دفاع هشت‌ساله، حفظ و تقویت روحیه‌ی انقلاب و حرکت، در نسل جوان ما و در جامعه‌ی ما بود. اگرچنانچه این حرکت جهادی و فداکارانه به وجود نمی‌آمد، روحیه‌ی انقلابی در آن اوایل که هنوز عمق زیادی هم پیدا نکرده بود، در معرض تطاول (۳) قرار میگرفت. بله، امام بزرگوار حضور داشت و شخصیّت ایشان یک شخصیّتی بود که خیلی از چیزها را تضمین میکرد ؛ لکن خطرات، خطرات سنگینی بود ؛ روحیه‌ی انقلابی قطعاً در معرض تهدید قرار میگرفت. انقلاب با حضور در صحنه‌ی دفاع مقدّس، ماندگار شد.

یک فایده‌ی دیگر این بود که ما این فکر و اندیشه‌ی دفاع از هویّت ملّی و هویّت دینی و انقلابی را - که بارها گفته‌ایم و شنیده‌ایم و نقل کرده‌ایم که خدای متعال کمک میکند و انسانها را در [برابر] عوائق (۴) و موانعی که در راه حق وجود دارد، پیروز میکند ــ یک بار دیگر خودمان تجربه کردیم ؛ این خیلی مهم است. یک جامعه‌ای که در جهت پیشرفت به سمت اهداف والا دارد حرکت میکند، به‌طور طبیعی مواجه میشود با موانع بسیاری ؛ بخصوص در دنیای مادّی امروز ؛ و اگر آن آرمانها، آرمانهای معنوی و ضدّ قدرت‌طلبی و ضدّ دنیاطلبی و مانند اینها باشد، بدیهی

است که موانعی به وجود می‌آید. اینکه یک ملّتی احساس بکند که میتواند بر موانع پیروز بشود، خیلی چیز مهمّی است. بله، در روایات و آیات، توکل به خدا و «وَ مَن یَتَوَکَّل عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسبُه» (۵) و مانند اینها را میخوانیم و میگوییم و عقیده هم داریم، لکن اینکه در عمل«وَ مَن یَتَوَکَّل عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسبُه» را آدم ببیند، خیلی فرق میکند. حضرت ابراهیم با آن عظمت، به خدای متعال عرض میکند که میخواهم زنده شدن مرده‌ها را ببینم. خداوند میفرماید: اَ وَلَم تُؤمِن ؛ مگر قبول نداری؟ جواب میدهد: قالَ بَلیٰ ؛ چرا، قبول دارم ؛ وَ لکِن لِیَطمَئِنَّ قَلبی. (۶) این آرامش دل، این پذیرش از اعماق باور و جان انسان نسبت به یک حقیقت، خیلی چیز مهمّی است ؛ این را جنگ - دفاع هشت‌ساله - به ما نشان داد. ما الان میتوانیم با همه‌ی توان ادّعا بکنیم که جمهوری اسلامی با همه‌ی چالشهایی که در مقابل او به وجود می‌آورند، میتواند پنجه بیندازد و بر همه‌ی آنها میتواند غالب بشود ؛ چون این را تجربه کرده‌ایم. وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحزَنُوا وَ اَنتُمُ الاَعلَونَ اِن کُنتُم مُؤمِنین ؛ (۷) اگر ایمان در دل و در عمل وجود داشته باشد، کوه‌ها در مقابل یک جامعه، یک مجموعه، یک انسان قوی، هموار خواهد شد و قدرت مقاومت نخواهد داشت. یکی از فواید جنگ برای ما این بود. خب، اینها حقایقی است.

البتّه فواید جنگ بیش از اینها است ؛ حالا اینها حرفهای تحلیلی و مانند اینها است که نمیخواهیم وقت را به این‌چیزها بگذرانیم. این حادثه‌ی پُربرکت، این حادثه‌ی عظیم و در شکل معمولی ما آدم‌های ساده و سطحی‌نگر، واقعاً باورنکردنی، در کشور ما اتّفاق افتاد ؛ یعنی ما اوّلِ جنگ هیچ چیز نداشتیم ؛ من به شما عرض بکنم، ما هیچ چیز نداشتیم ؛ دست خالی ؛ سلاحمان، هم کم بود، هم ناقص بود، هم خارج از دسترس بود ؛ برخی از اقلام موجود را [هم] که در انبارهای ما وجود داشت، تا مدّتها بعد از شروع جنگ به معرض استفاده نیاورده بودند. بنده اینجا در ستاد کل، در دفتر مشاورت بودم و در معرض رفت و آمد نظامی‌ها قرار داشتم ؛ خب جوانهای متعهّد و مؤمنی در ارتش بودند و می‌آمدند به ما گزارش میدادند ؛ بنده هم به‌عنوان نماینده‌ی امام دنبال میکردم. آمدند گفتند که ما یک توپهایی داریم به نام توپ ۲۰۳ که سنگین‌ترین توپّ ما است و این [به میدان] نیامده، اصلاً مطرح نشده. حالا ما در یک چنین جنگی با این‌همه ابزارهایی که دشمن دارد، یک وسیله‌ای را داریم که میتوانیم استفاده کنیم و نکردیم. من در جلسه‌ی خودمان، جلسه‌ای که با همین آقایان - بنی‌صدر و دیگران - داشتیم، مطرح کردم ؛ بنی‌صدر که اصلاً خبر هم نداشت، بعضی‌های دیگر هم دلشان نمیخواست این‌چیزها مطرح بشود ؛ بعد یکی از فرماندهان شهید که در جلسه بود - خدا رحمت کند ــ گفت: بله، ما این را داریم، این چیز بسیار مهمّی است. گفتیم خب چرا استفاده نمیکنید؟ یعنی چیزهایی وجود داشت که بود و استفاده نمیکردیم. در اهواز یک ارتشیِ جوانی آمد به ما اطّلاع داد که در پادگان لشکر ۹۲، ما از این نفربرهای جدید - به‌اصطلاح «بی‌ام‌پی‌تو» که بعد در اختیار قرار گرفت - داریم. ما مکرّر میگفتیم که مثلاً فلان وسیله نیاز است ؛ میگفتند نداریم. ما یک روز صبح بلند شدیم و با همان شخص - همان برادر ارتشی ــ چون از در معمولی پادگان نمیشد داخل رفت، از یک راه دیگری و از یک محلّ دیگری وارد پادگان شدیم و رفتیم وسط پادگان ؛ بنده دیدم بله! شاید تعداد مثلاً نه‌تا، ده‌تا از این «بی‌ام‌پیه»ها آکبند - یعنی هنوز در آن تخته‌های بسته‌شده - آنجا بود ؛ که اینها البتّه یک‌مقداری هوا و باد و باران خورده بود ؛ زیر آسمان [بود]! اوّل جنگ ما این‌جوری بودیم. ابزارهای جنگی نداشتیم، نیروی مرتّب و منظّم آماده‌به‌کار و پای‌کار نداشتیم یا خیلی کم داشتیم ؛ یک‌مقدار چیزهایی هم داشتیم ازاین‌قبیل که از اینها استفاده نمیشد ؛ به‌خاطر اینکه در رأس کار کسی یا کسانی بودند که دلسوزی نداشتند ؛ با این وضعیّت ما جلو رفتیم. این مطالبی که گفتم، مربوط به نیمه‌ی دوّم سال ۵۹ است ؛ یعنی شش ماه اوّلِ شروع جنگ.

خب از شش ماه اوّلِ شروع جنگ، یعنی نیمه‌ی دوّم سال ۵۹ تا شش ماه اوّل سال ۶۱ چقدر فاصله است؟ در این فاصله، حرکت ملّت ایران و نیروهای مسلّح ما آن‌چنان شد که دو عملیّات بزرگ و مهم در همان دو سه ماه اوّل سال ۶۱ به وجود آمد ؛ یعنی فتح‌المبین در اوّل [سال] در فروردین، و بیت‌المقدّس و فتح خرّمشهر در اردیبهشت و اوّل خرداد ؛ یعنی این‌جور پیش رفت، این‌جور حرکت سریع بود! یعنی ما همان ماهی که از ده کیلومتری اهواز را با

خمپاره میزدند - یعنی از دُبّ‌حردان که تا اهواز به نظرم حدود ده کیلومتر است، اهواز زیر آتش خمپاره بود - از آن وضعیّت رسیدیم به این وضعیّت که چند هزار اسیر در فتح‌المبین و چند هزار اسیر در بیت‌المقدّس [گرفتیم] و گرفتن سرزمین‌های بسیار و گرفتن خرّمشهر و استحکام نیروها و مسائل دیگر [اتّفاق افتاد]. تا آخر جنگ همین حالت ادامه داشته ؛ یعنی روزبه‌روز ما توانستیم به هویّت خودمان، به قدرت خودمان آشنا بشویم، معرفت پیدا کنیم و پیش برویم و خودمان را بشناسیم ؛ و این اتّفاق افتاد.
هشت سال همه‌ی دنیا متّفق شدند علیه ما و با ما جنگیدند ؛ این یک واقعیّتی است، همه‌ی دنیا! یعنی آمریکا علیه ما بود در عمل، ناتو علیه ما بود در عمل، شوروی آن روز علیه ما بود در عمل، مرتجعین منطقه - همین سعودی و کویت و بقیّه - همه علیه ما بودند در عمل! یعنی همه‌ی آنها علیه ما [در جنگ] شرکت داشتند ؛ ما هم یک نهال تازه‌روییده با تجربه‌های کم، توانستیم بر همه‌ی اینها فائق بیاییم ؛ این تجربه‌ی ما است ؛ این برای «لِیَطمَئِنَّ قَلبی» کافی نیست؟ این مثل همان زنده شدن مرغهایی است که جناب ابراهیم (علیه السّلام) از خدای متعال خواست، خدا گفت این‌جوری عمل بکن برای اینکه قلبت آرامش پیدا کند. این آرامش قلبی را ما باید داشته باشیم ؛ هر کسی ندارد، معیوب است ؛ یعنی تعبیر بهترش این است که بگوییم معیوب است، اگر خوش‌بینانه نگاه کنیم باید بگوییم معیوب است ؛ [اگر هم] بدبینانه نگاه کنیم، خب جور دیگری باید قضاوت کنیم.

ما بر همه‌ی سختی‌ها و بر همه‌ی چالشها میتوانیم مؤمنانه فائق بیاییم ؛ این نتیجه‌ی نگهداشت و پاسداشت خاطره‌ها است. من میخواهم اهمّیّت کار را توجّه بکنید ؛ خاطره‌ی این هشت سال دفاع مقدّس را نگذارید فراموش بشود. همین جزئیّات، همین چیزهایی که دوستان گفتند، همه‌ی اینها مهمّ است. این کتابهایی که نوشته میشود مهم است، اینها ارزشمند است ؛ صرفاً یک کار هنری نیست. البتّه خوشبختانه کار هنری خوبی هم دارد انجام میگیرد ؛ هم در نگارش و ادبیّات، هم در سینما و این‌طور کارها ؛ کارهای خوبی خوشبختانه دارد انجام میگیرد. البتّه در بعضی جلوتریم، در بعضی عقب‌تریم ؛ باید جلو برویم. از لحاظ هنری و از لحاظ جنبه‌های ادبی، کارهای باارزشی است ؛ امّا مسئله‌ی اینها بالاتر از این کار هنری است. این فیلمی که این آقا میسازد، این کتابی که آن آقا مینویسد، در واقع یک تزریق سیمان به این پایه‌هایی است که میخواهیم اینها را مستحکم کنیم، میخواهیم اینها را ماندگارتر کنیم ؛ تقویت پایه‌های انقلاب است، تقویت پایه‌های پیشرفت کشور است، تقویت هویّت ملّی است ؛ خیلی باارزش است.

و من عرض بکنم حقیقتاً این خاطرات، یک ثروت ملّی است ؛ این خاطرات، ثروت ملّی است ؛ متعلّق به آن شخص خاطره‌گو و راوی هم نیست، مال همه است ؛ باید بگویند، باید بنویسند. البتّه معلوم است - بارها هم گفته‌ایم، ظاهراً هم همین‌جور است - از مبالغه و اغراق و مانند اینها باید بکلّی صرفِنظر کرد ؛ متنِ واقع - همان که اتّفاق افتاده - اینقدر فاخر و اینقدر زیبا و اینقدر معجزنشان است که احتیاج به هیچ اغراقی ندارد ؛ آن اتّفاقی که افتاده، این‌جوری است. همان که اتّفاق افتاده، همان را باید بگویند، باید زنده کنند، باید شیوه‌های هنری را استخدام کنند برای بهتر بیان کردن آن.
و اینها حسنه است، اینها صدقه است. این کسانی که این کارها را میکنند، این برادرهایی که اینجا حضور دارند، چه آنهایی که در کار نگارش و ادبیّات و مانند اینها هستند، چه آنهایی که در کار فیلم و سینما و مانند اینها هستند، بدانند این کاری که انجام میدهند یک حسنه است، یک انفاق بزرگ معنوی است ؛ رزق این ملّت را، این جمعیّت را، این کشور را، شما دارید به آنها میرسانید ؛ واسطه‌ی [رساندن] رزق الهی و رزق معنوی به آنها هستید. این را قدر بدانید، این خیلی خوب است. راهیان نور از جمله‌ی همین کارها است ؛ راهیان نور از جمله‌ی همین صدقات و حسنات است. نوشتن خاطره‌ها همین‌جور، گفتن خاطره‌ها همین‌جور، این جلسه همین‌جور.

نگذارید این حادثه‌ی معجزنشان ضعیف بشود. عزیزان من! انگیزه وجود دارد برای ضعیف کردن این حقیقت، در

واقعیّت زندگی ما و در واقعیّت ذهن ما. کسانی انگیزه دارند ؛ همان کسانی که برنامه‌ریزی میکنند برای کشورهای اسلامی و به آنها ابلاغ میکنند و آنها هم قبول میکنند که مسئله‌ی جهاد را یا مسئله‌ی شهادت را از مجموعه‌ی معارف دینی کتابهای مدرسه‌ای و دانشگاهی و بقیّه‌ی کتابها خارج کنند و حذف کنند ــ این ابلاغ شده به بعضی از کشورها ؛ گفته‌اند مسئله‌ی جهاد و مسئله‌ی شهادت و مانند اینها را حذف کنید و آنها هم قبول کردند و حذف کردند ؛ این -انگیزه‌ها این‌جوری است ــ همان انگیزه‌ها در داخل استمرار پیدا میکند، ادامه پیدا میکند و به شکل برخی از خرده سیاستهای فرهنگی، اینجاوآنجا دیده میشود ؛ غفلت نباید کرد. جنگ را، دفاع مقدّس را، شهادت را، جهاد را، زنده نگه داریم ؛ این خاطره‌ها را قدر بدانیم ؛ اینها بسیار باارزش است.

البتّه ما در این زمینه هنوز خیلی حرف برای گفتن داریم - «ما» یعنی شماها و آنهایی که در جنگ بودند - و اینها میتواند نسل امروز را بهمعنای واقعی کلمه متّصل کند و ملحق کند به همان نسلی که آن اوج دفاع مقدّس را آفرید و این اوج تاریخی ما را خلق کرد. مکرّر، خیلی زیاد، افرادی میآیند، نامه مینویسند به ما، اصرار، التماس، گریه، برای اینکه اجازه داده بشود بروند دفاع از حرم و جزو مدافعین حرم [بشوند] ؛ یعنی همان چیزهایی که ما در آن روزهای دهه‌ی ۶۰ میدیدیم -که جوانها، بچّه‌های کوچک، آنهایی که نمیشد بروند به یک جهتی و به یک دلیلی، می‌آمدند التماس میکردند برای اینکه بروند- حالا هم همان وضعیّت در خیلی از اینها هست ؛ اَلحِقنی بِالصّٰلِحین ؛ (۸) این الحاق به صالحین است. این بر اثر همین تلاش و زحماتی است که شماها دارید انجام میدهید. ان‌شاءالله خداوند برکت بدهد به این تلاش شما، به این کار شما و روزبه‌روز تأثیرات آن را ان‌شاءالله افزایش بدهد.
من از حوزه‌ی هنری و از برادر عزیزمان آقای سرهنگی و دیگر برادران دست‌اندرکار واقعاً تشکر میکنم ؛ کارشان خیلی کار باارزشی است. دنبال کنند ؛ هم این کار را یعنی شب خاطره را، و هم تنظیم این خاطرات و یادداشت‌ها را ؛ چقدر باارزش است. و همه جا [هم] هستند ؛ ما یک تعداد معدودی از شخصیّت‌های جنگ را میشناختیم، از اینها خاطراتی شنفته بودیم، بعد یواش‌یواش اینها رفتند در آذربایجان، در همدان، در لرستان، در خراسان، در اصفهان، اینجاوآنجا رزمندگان را پیدا کردند، خاطرات اینها را به رشته‌ی تحریر کشیدند، [خاطرات] زنده شد ؛ دیدیم چه دنیایی است، چه دریایی است از حرف، از منطق، از روحیّه و روحیّه‌بخشی. این بسیار کار باارزشی است و همین‌طور ادامه بدهید این کار را. من بارها گفته‌ام ما تا پنجاه سال دیگر هم اگر درباره‌ی این هشت سال دفاع مقدّس حرف بزنیم و کار کنیم و کارهای نو انجام بدهیم، زیاد نیست ؛ و گمان میکنم تا پنجاه سال دیگر هم به آن انتها نرسیم. البتّه از شیوه‌های خوب بایست استفاده کرد، از شیوه‌های هنری باید استفاده کرد.
خیلی متشکریم. امروز خیلی جلسه‌ی خوبی بود ؛ بهره‌مند شدیم از بیانات آقایان، و بعضی از دوستان عزیزی را هم که مدّتها بود زیارت نکرده بودیم، زیارت کردیم. ان‌شاءالله که خداوند شماها را موفّق بدارد.
والسّلام‌علیکم‌ورحمةالله‌وبرکاته

(۱). آقای ماشاالله شاهمرادی

(۲). خنده‌ی معظّم‌له و حضّار

(۳) . تعدّی، دست‌درازی

(۴). موانع، مصائب

(۵). سوره‌ی طلاق، بخشی از آیه‌ی ۳ ؛ «... و هرکس بر خدا اعتماد کند، او برای وی بس است ...»

(۶). سوره‌ی بقره، بخشی از آیه‌ی ۲۶۰ ؛ «... مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: "چرا، ولی تا دلم آرامش یابد." ...»

(۷). سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۱۳۹ ؛ «و اگر مؤمنید، سستی مکنید و غمگین مشوید، که شما برترید.»

(۸). سوره‌ی یوسف، بخشی از آیه‌ی ۱۰۱ ؛ «... و مرا به شایستگان ملحق فرما.»